هوالعلیم

اهمیت مسأله تغذیه و تأثیر آن بر حرکت و رشد سالک

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب عرفان ـ جلسه ۲۰۶

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّ اللَه على سيّدنا و نبينا أبي‌القاسم محمّد

وعلى آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائِهم أجمعين.

صحبت در کیفیت تغذیه و مطالبی در این زمینه بود، که امام صادق علیه‌السلام در حدیث عنوان به عنوان بصری متذکّر می‌شوند. همان‌طوری که در جلسات قبل عرض شد، مسئله تغذیه و کیفیت غذا و اختیار غذا، خودش فی حدّ نفسه مطلوب بالذات نیست و انسان برای این مسئله و این قضیه در این دنیا نیامده است؛ بلکه جنبه وساطت دارد و وسیله‌ای برای بقای جسم است که انسان به واسطه آن به آن مرتبه از کمال و تقرّب روحی برسد.

فلهذا برای یک سالک بهترین و مناسب‌ترین و صالح‌ترین روش در تغذیه، روشی است که بتواند جسم او را برخوردار از بهترین حالت اعتدال مزاجی کند و به واسطه آن اعتدال مزاجی، نفس و روح بتواند به آن حرکت و تقرّب و آمادگی‌ای که برای او در نظر گرفته شده است، برسد.

مشخّص است که انسان به واسطه ارتباطی که بین نفس و جسم وجود دارد، نمی‌تواند مسئله جسم را نادیده بگیرد. خواهی نخواهی ما درگیر مسئله جسم و مسائل بدن هستیم، یا باید قید حرکت روحی و نفسی را بزنیم و به هر کیفیتی که دلخواه ما هست، زندگی کنیم، غذا بخوریم، به هر چه اشتهای ما برسد تناول کنیم، به هرچه فکر ما ولو اینکه برای ما مضرّ باشد به او تمایل پیدا می‌کند، دست‌اندازی کنیم، به هرچه که می‌بینیم، نسبت به آن رغبت نشان بدهیم، که در این صورت دیگر راهی برای تقرّب باقی نمی‌ماند ...

من یک وقت یادم هست در زمان مرحوم آقا، جلسات و مسائلی بود، شبها و عصرها افراد می‌آمدند، دوستان می‌آمدند، در عصر جمعه، دعای سمات و همین‌طور دعاهای دیگر مثلا در ماه رجب، ادعیه ماه رجب و در ماه شعبان، ادعیه شعبانیه خوانده می‌شد و در شب‌ها هم همین‌طور مرحوم آقا می‌فرمودند: باید در این جلسات قواعد و قوانین رعایت بشود، حالاتی برای انسان می‌آورد، توجّهی برای انسان می‌آورد، تجرّدی برای انسان به وجود می‌آورد.

خب مشخّص بوده و هست که شما در هر جا از این مکان‌های مطهّر و مقدّس که بروید، آن تبدّل حال و تحوّل حال را خودتان احساس می‌کنید. در مجلس ذکر بروید، در مجلس سیدالشهدا بروید، در مجالس

روضه بروید؛ نه در این مجالس تئاتر! و شعبده‌بازی! که غیر از آبروریزی چیزی ندارد، در آن مجالسی که نیت خیر در آن است، نیت صالح در آن است. صفا در آن مشاهده می‌شود. آدم وقتی که می‌رود، خوب مشخّص است که تغییر حالی در خود احساس می‌کند؛ این تغییر حال یعنی تجرّد، تجرّد یعنی تقرّب. آن حالی را که بیرون داشته است، می‌بیند آنجا آن حال را ندارد، حالش عوض شد، بیرون یک حالی داشت، یک برخوردی داشت، یک جوری صحبت می‌کرد، ارتباط خودش با افراد یک قسمی بود. وقتی که آمد، می‌بیند حالش عوض شده، ارتباطش فرق کرده. این‌که ارتباط فرق کرد از کجا آمد؟ از فضا، یعنی همین‌که وارد فضا می‌شود، همراه با آن ارتباط فیزیکی که با فضا پیدا می‌کند؛ یک ارتباط متافیزیک هم برای او حاصل می‌شود. آن ارتباط متافیزیک که ارتباط با عالم مثال و ملکوت این مجلس است، حال او را تغییر می‌دهد. می‌بیند سبک شده، میل به قرائت قرآن در او ایجاد شده، قبلًا نمی‌خواند ولی در این مجلس کشش در او ایجاد شده، اینها برکات چیست؟ برکات سیدالشهداء است که می‌آید حال را عوض می‌کند. اکسیری است که وقتی به مس می‌خورد، مس را به طلا تبدیل می‌کند.

لذا همیشه بزرگان می‌فرمودند: مکان‌هایی را اختیار کنید که بتواند در شما تغییر حال ایجاد کند، از مکان‌هایی که شما را به عکس، در حالت حیوانی و حالت بهیمیت و در حالت کثرات فرو می‌برد پرهیز کنید.

نگویید این چهار، پنج دقیقه است، حالا خیلی مهم نیست؛ می‌روید و می‌بینید همان پنج دقیقه کارت را می‌سازد. نگویید این حالا نیم ساعت است، حالا گیرم برویم اینجا مهم نیست؛ همان نیم ساعت دخل انسان را درمی‌آورد. توجّه کردید! نگوییم حالا فرض بکنید چه عیب دارد؟! حالا مسئله‌ای اینجا نیست و امثال اینها.

من یک وقتی می‌خواستم بروم در یک مجلس عروسی، اتفاقاً منزلی بود. وقتی که می‌خواستم وارد شوم، دیدم عجب جایی است، نمی‌توانم پایم را در آنجا بگذارم. نمی‌دانم واقعاً در این مجالس چه کارهایی می‌کنند؟ چه نفوسی می‌آیند؟ چه قضایایی می‌گذرد که اصلا این قدر فضا، فضای ظلمانی می‌شود.؟ اصلا دیدم نمی‌توانم، ولی در رودربایستی گیر کردیم: آقا تشریف بیاورید! به خاطر شما در تالار نینداختیم! دیدیم خب قول دادیم دیگر ما که قبلا نیامدیم بازدید کنیم، مثل اینکه باید از حالا به بعد یک دوره محیط و نقشه جایگاه و اینها را یک ارزیابی بکنیم، مثل اینها که عملیات انجام می‌دهند، یک گروه موقعیت‌شناسی می‌روند منطقه را ارزیابی می‌کنند ...؛ حالا خلق‌اللَه تشریف ببرند. ما همین‌طور سرمان را پایین انداختیم و وارد شدیم. دیدم اصلا نمی‌توانم ... بالأخره به یک زوری رفتیم داخل و با خود گفتیم قول داده‌ایم دیگر.

باور کنید تا یک ماه حالم سر جای اولش برنگشت. با یک رفتن، تا یک ماه درگیر بودم توجّه می‌کنید! خب این چیست؟ این همین ولش کن، ولش کن است. حالا این را رها کن، حالا آن را رها کن، خب این نمی‌شود، این‌طور با) ولش کن (کسی به مقصد نمی‌رسد.

مرحوم آقا می‌فرمودند: وقتی در جلسه هستید فکرتان را جای دیگر نبرید. خب یا نیا که هم خیال خودت راحت می‌شود و هم این قضیه به بقیه سرایت نمی‌کند؛ چون بالأخره فضا عوض می‌شود چون یک نفر که همراه با مجلس نیست بر فضا تاثیر می‌گذارد، بنده خودم شاهد بودم در یک جلسه تهران زمانی که خود مرحوم آقا بودند، ایشان در جلسه به دو نفر گفتند: شما برخیزید و از جلسه خارج شوید و تا بین شما این حالت است در جلسه شرکت نکنید. چون بقیه را هم خراب می‌کنند. تنها خودش که نیست. یک شخصی بیاید و با دیگری در تعارض و در تضادّ باشد، این شخص به او سنگ بیندازد، او هم به این شخص سنگ بیندازد. این به او تیر بیندازد، او هم به این توپ بزند. خب این چه شد؟ این چه مجلسی است؟ مگر مجلس‌هم مثل اداره است که آدم برود کارت بزند، بیاید بیرون؟!

مجلس ملکوت می‌خواهد. برای وارد شدن در مجلس انسان باید بداند که در ملکوت او باید تاثیر کند و الّا که در خانه‌اش نشسته بود. خب می‌رفت در پارک قدم می‌زد، برای چه اینجا آمده است؟ اگر انسان وارد اینجا می‌شود باید قوانین و مقرارت اینجا را هم در نظر بگیرد. ولی خب آمده در آنجا و بعد می‌بیند افاقه نکرد.

بعضی از دوستان می‌گویند: آقا ما می‌رویم در این مجالس می‌بینیم فرقی نمی‌کند حالمان همان‌طور است.

خب چرا باید این طور باشد؟ به خاطر اینکه به آنچه که بزرگان گفته‌اند ترتیب اثر نمی‌دهیم. گفتند: روز جمعه را استراحت کنید، بلند نشوید این‌طرف و آن‌طرف بروید، افراد را به منزل خود دعوت نکنید، با افراد برخورد نکنید، با افراد صحبت نکنید. روز تا عصر را به این‌طرف و آن‌طرف نگذرانید خب بالأخره پس ما با مردم چه فرقی کردیم؟! همه همه کار می‌کنند ما هم می‌کنیم پس چه فرقی شد؟! خب پنجاه سال هم همین‌طور بمانیم ما که حرکتی نکردیم. اگر حرکتی بکنی جای تعجّب دارد، نباید هم بکنی تعجّبی ندارد. پانصد سال هم بگذرد، عمر نوح هم بکنی، دو سانت هم بالا نمی‌آیی؛ چرا؟ چون به قاعده آنجا عمل نشده است. ایشان می‌فرمودند: بعد از جلسه صحبت نکنید، بگذارید آن حالی که ملکوت این مجلس آمده در نفس تاثیر گذاشته، تثبیت بشود.

و این صحبت کردن بعد از مجلس آن حال را از بین می‌برد. یعنی یک شخصی یک حالی پیدا کرده خب خودتان امتحان کنید یک دفعه می‌گوید: آقا دیروز روزنامه را دیدی چه نوشته بود؟ خب زهرمار! الآن موقع روزنامه چه نوشته بود است؟ آقا دیروز فلانی به ما چه گفت، به من چه؟ به تو چه مربوط است؟ از این حرف‌ها هر روز اینجا هزارتا هست، آخر اینجا جایش است؟! توجّه می‌کنید! خب این مسئله می‌آید به طور کل تمام داده‌ها را می‌گیرد، تمام یافته‌ها را می‌گیرد. حتّی ایشان گاهی اوقات عصبانی می‌شدند وقتی دو نفر موقع نماز صحبت می‌کردند: آقا پس ما برای چه کسی این حرفها را می‌گوییم؟ توجّه می‌کنید! اینها چیزهایی است که

قانون دارد، قواعد دارد.

غذا هم همین است وقتی که انسان هر چیزی که به آن میل پیدا کرد ولو برایش ضرر دارد را بخواهد بخورد، غذایی که باید نصف بشقاب را بخورد، همه بشقاب را بخورد. خورشتی که باید چهار پنج قاشق بریزد، یک کاسه را خالی بکند. این موادّی که اینجا هست، آن چربی‌ای که هست، آن سرخ‌کردنی‌هایی که هست، آن غذای پرکالری‌ای که هست و الآن بدن به آن نیازی ندارد، ما می‌آییم بر این بدن تحمیل می‌کنیم و این بدن را به هضم این غذا وادار می‌کنیم. این معده نمی‌تواند این کار را انجام بدهد، نفس می‌آید و در این هضم غذا درگیر می‌شود، قفل می‌شود. دیگر حرکت از آن سلب می‌شود نمی‌تواند دیگر حضور قلب داشته باشد. شما یک غذای سیر بخورید ببینید بعدش حضور قلب دارید یا ندارید؟ ببینید حالتان فرق می‌کند یا نمی‌کند؟ ببیند آن لطافت و رقّتی که قبل از غذا ...

در ماه رمضان چرا انسان خودش را به خدا نزدیک می‌بیند؟ آن رقّت و لطافتی که برای حرکت روح و برای حرکت نفس لازم است به واسطه سبکی و به واسطه عدم اشتغال نفس به هضم غذای پرکالری، این رقّت‌را به واسطه عدم همچنین غذایی می‌بیند حال او را تغییر داده است، دیگر نمی‌خواهد از این حالش دست بردارد، نمی‌خواهد این حال تمام بشود، نمی‌خواهد این حال به انتها برسد. می‌خواهد این حال بماند. این موقع موذّن می‌گوید: اللَه‌اکبر ... موقع اذان می‌شود می‌بیند: به به! سفره از اینجا تا آنجا انواع غذاها و أطعمه، آن هم غذاهایی که برای انسان موجب سنگینی خواهد شد.

خب نفس می‌گوید: از این بخورم، ازاین بخورم، یک قاشق هم از آن. یک‌دفعه می‌بیند آن حال قبل از غذا رفت، چرا؟ چون در اینجا زیاد خوردی. این مسئله هست، این‌که همیشه تاکید کرده‌اند که انسان همیشه باید بر بدن راکب باشد، نه مرکب برای این است. برای این نکته است؛ چون اگر بخواهد هر چیزی را و به هر کیفیتی بخورد، دیگر آن توان حرکت از او ساقط می‌شود. حالا إن‌شاءاللَه در جلسات بعد ... گرچه می‌خواستیم این را زودتر تمام کنیم ولی من احساس کردم نکاتی هست که باید به آن نکات پرداخته بشود: راجع به روزه‌ها و دستورها و کیفیات مسائل ترک حیوانی، یک قضایایی هست که باید آنها را هم تذکّر بدهیم تا اینکه مطلبی نگفته نماند.

اما کلامی را که امام صادق علیه‌السلام به عنوان می‌فرمایند وکلام عجیبی است و مطلبی است که تجربه شده است، این است؛ حضرت می‌فرمایند: تا اشتها پیدا نکردی چیزی نخور، هرچند که جلویت بگذارند. رفتی منزل رفیقت میوه می‌گذارند، هیچ میلی نداری، او هم ناراحت نمی‌شود، به جای میوه چای بخور! هیچ اشکالی هم ندارد یا فقط یک میوه مثلا یک سیب بخور! اگر پرتقال است، نصفش را بخور. اگر می‌بینی تمام پرتقال را بخوری سنگین می‌شوی، دلیلی ندارد تمامش را بخوری، نصفش را بخور. نصف دیگرش را بده کس دیگری

بخورد.

خب انسان در طول این زندگی که همه‌اش در خانه نمی‌نشیند. مجلس می‌رود، اداره می‌رود، مطبّش می‌رود، دفتر می‌رود، سر کلاس می‌رود، منزل رفیق می‌رود، منزل قوم و خویش می‌رود، دیگران می‌آیند. درست شد؟ خب همه‌اش که نمی‌شود انسان به دلخواه این و آن، از این بخورد، از آن بخورد. خب این که تمام، صرف در این امور شد.

انسان باید از صبح تا ظهر یک برنامه‌ای برای خودش قرار بدهد، اینهایی که عرض می‌کنم مطالبی است از بزرگان که بنده شنیده‌ام که خدمت رفقا عرض می‌کنم یک برنامه‌ای باید قرار بدهد. این مقدار کالری در روز به بدنش برساند، این مقدار در این وعده باید اخذ بکند ... حالا مسائل دیگر بماند، آنها جای خودش را دارد مسائل دیگری که در این زمینه هست مثل ورزش و امثال ذلک. راجع به آنها هم شاید مطالبی را در همین فقره عرض کنیم و آنچه را که می‌بیند برای او مفید است.

همان‌طوری که امتلاء معده موجب انصراف نفس و روح از مقام قرب به اشتغال و تدبیر بدن است، همین‌طور انسان به نحوی با بدن خود برخورد کند که گرسنگی بیاید بر او غلبه کند و او را به ضعف بیندازد، این هم غلط است. هردویش مانع برای حرکت است. خیر الأمور أوسطُها؛ هر چیزی حدّ وسطش خوب‌است، هر چیزی در حدّ اعتدالش مناسب است. توجّه کردید، هر چیزی در حدّ اعتدال.

وقتی انسان به یک چیزی اشتها پیدا می‌کند، باید ببیند حال او اقتضای این را می‌کند یا نمی‌کند. وقتی که نیم ساعت پیش، بیست دقیقه پیش یک میوه خورده است، باز یک میوه می‌آورند، دوباره دست نزند و بردارد. خوب یک میوه خورده است دیگر. آن میوه بعد از این، آن غذای بعد از این، آن مأکول بعد از این با آن کلام امام صادق که می‌فرمایند: هر چیزی که دیدی، به هرچیزی که نگاه کردی، نخور و خودت را نگه دار و بگذار که نفس تو به آن اشتهای لازم برسد و بعد تناول کن، برای این است، برای همین جهت است که انسان در مأکول خود باید در حدّی باشد که احساس نکند در معده او چیزی هست.

این می‌شود یک معیار؛ چون همین‌که احساس کند در معده او ثقل پیدا شده است، معلوم می‌شود که بیشتر از میزانی که بدن او نیاز دارد خورده است.

دفعات غذا را بیشتر کند، چرا معده خود را یک‌دفعه سنگین کند؟ دفعات را بیشتر کند، میان وعده داشته باشد، چه اشکالی دارد؟! آن حالت سبکی‌ای که انسان احساس کند، آن حالت بهترین موقعیت است که بدست آورده، آن حالت مورد نظر امام علیه‌السلام به عنوان بوده، نه اینکه انسان حالی را احساس کند که وقتی غذا خورد باید تازه بیاید یک‌جا بنشیند، نیم ساعت یک ساعتی استراحت کند تا آن ثقل غذا کم بشود.

دیگر با این وضع آن حالش رفته است، آن ارتباطش قطع می‌شود. لذا رسول خدا صلّی اللَه علیه وآله

می‌فرماید: **ما ملأ آدمی وعاءاً شرّاً من بَطنِه**[1]؛ انسان هیچ ظرفی را بدتر از معده خود پر نکرده است یعنی آن ضرری را که به او می‌رساند، آنها می‌دانند چه چیزی از انسان رفته است؟ آنها می‌فهمند و الّا خب مسئله‌ای نیست، انسان یک مقدار ثقل معده پیدا می‌کند، بعد یک دارو و عرقیاتی بخورد و حالا یک ساعتی هم بگذرد تا حالش به حال عادی برگردد. خب نرمال شد، طبیعی شد، چیزی از دست نداد، حال دو ساعتی هم روی یک صندلی نشست، صحبت کرد و یک قدری سبک شد. خب تمام شد دیگر این‌همه تاکید برای چیست؟ **المعدة بیت کل داءٍ والحِمیة رأسُ کلِّ شِفاء**[2] برای چیست؟ معده ظرف همه امراض و حِمیت یعنی پرهیز من دیدم در یک کتابی حمیت را تب معنی کرده بودند، حمیت یعنی پرهیز رأس همه شفاهاست خوب این برای چیست؟ این‌که قبل از اینکه سیر بشوید، دست از غذا بردارید برای چیست؟ اینکه در شب غذا سبک بخورید تا بهتر قبل از طلوع بیدار بشوید برای چیست؟ اگر صرفا پرداختن به یک مسئله ظاهری بود، این همه تاکید برای چیست؟

آنها می‌دانند، بزرگان می‌دانند، ائمّه می‌دانستند که غذای زیاده موجب سلب توفیقی خواهد شد که ارزش این را ندارد که انسان دو ساعت، سه ساعت وقت خود را صرف این مسئله بکند، ارزش ندارد. در همان سه ساعت شاید قرار بوده یک چیزی بیاید ولی به واسطه امتلاء معده رد شد و رفت. لذا همه بزرگان، آن‌طور که بنده در ارتباط با آنها بودم و شنیدم، آنها خیلی در این مسئله اصرار داشتند. نه اینکه نخورند، همه چیز هم‌می‌خوردند و بنده تعجّب می‌کنم از این مسائلی که می‌شنوم، امروزه یا سابق که انسان باید یک میوه بخورد! چه کسی گفته باید یک میوه بخورد؟! چندی پیش یک جایی بود، می‌دیدم از یک بنده خدایی تعریف می‌کردند، فوت کرده بود، بنده خدا آدم خوبی بود ولی معلوم نیست که همه کارهای انسان هم درست باشد، که فلانی یک میوه فقط در منزلش بود، بیخود! چه کسی گفته؟ چه اشکالی دارد دو میوه باشد، سه میوه باشد، چهار نوع میوه باشد؟ فقط همان یک میوه خلق خدا است؟! بقیه میوه‌ها مخلوق خدا نیستند؟! چه فرقی می‌کند بین سیب و پرتقال و انگور؟! حالا این زهد است که یک نفر در یخچالش فقط سیب باشد؟! این زهد است؟! هیچ هم زهد نیست، اسراف خلاف است، اضافه بر مصرف بدن خلاف است، چه یک نوع میوه باشد چه صد نوع، چه فرقی می‌کند؟! داشتند تعریف می‌کردند: فلانی هر وقت می‌رویم خانه‌اش، فقط یک نوع میوه می‌گذارد. بیخود! حالا یک شخصی یک نوع میوه‌ای را دوست ندارد. یک میهمان می‌آید، سیب می‌گذاریم جلویش، سیب دوست ندارد، میل ندارد، دوست دارد پرتقال باشد، پرتقال بردارد. خب یک پرتقال هم بگیر و بیار. شما که می‌خواهی

---

[1] حدیث عنوان بصری

[2] بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۹۰.

ده هزار تومان خرج کنی، حالا چه فرقی می‌کند همه این ده هزار تومان را سیب بخری یا ده هزارتومان را سه قسمت کنی، یک قسمت سیب یک قسمت پرتقال یک قسمت هم مثلا انگور باشد یا گلابی؟! هر دو یک قیمت شد. حالا چه فرقی کرد؟! این‌طوری که بهتر است، موادّ بیشتری به بدنت می‌رسد. اگر قرار به زهد است، این خشک‌مغزی‌ها و خرمقدّسی‌ها چیست؟ زهد این است که انسان یک میوه بخورد؟! تو غلط می‌کنی.

یک نفر بود اسمش را شنیده بودم، این شخص در تابستان‌ها در آفتاب نماز می‌خواند، در زمستان‌ها هم در سایه، می‌گفت: ریا می‌شود! خب احمق آفتاب به سرت می‌خورد، مریض می‌شوی. این که زهد نشد، این که تقوا نشد، پس خدا سایه را برای چه قرار داده است؟ گرما را برای چه قرار داده است؟ فقط به عنوان اینکه فلانی زاهد است، فلانی زاهد است یک نوع میوه می‌خورد. نه، ده نوع میوه باشد، اسراف نباید باشد. همان‌طوری که سیب میوه خدا است، پرتقال هم میوه خدا است، انگور هم خلق خدا است، گلابی و خربزه و همه چیز مخلوق خدا هستند. به اندازه بخور ده نوع هم بخور هر چیزی به اندازه‌اش خاصیت خودش را دارد و البته خوب بعضی‌ها می‌گویند: دو نوع میوه با هم بخوری فلان می‌شود، که البته هنوز ثابت نشده است.

علی کلّ حال، مسئله مسئله زهد است. زهد در اینجا نیست، زهد در این است که انسان جلوی نفس را نسبت به تمایل به هر چیزی بگیرد. به هرچیزی که میل دارد، دست درازی نکند، اقدام نکند، این مسئله است و الّا انسان بخواهد به خاطر فائده‌اش، به خاطر سودش، به خاطر موادّش، به خاطر ویتامین‌هایی که دارد، انجام بدهد این غلط نیست.

ولی یک مطلب هست در زمان سابق مرحوم آقا توصیه می‌کردند: در جلسات یک نوع میوه آورده بشود. این را فقط توضیح بدهم؛ چون ممکن است در ذهن دوستانی که در زمان سابق بوده‌اند، اشکال بشود. ببینید مطلبی که ایشان می‌گفتند با آنچه که ما داریم می‌گویم فرق می‌کند، اوّلا در جلسات فرق می‌کرد، اگر یک‌مهمان می‌آمد منزلشان این‌طور نبود که یک میوه بیاورند، خود بنده می‌رفتم چند نوع میوه می‌خریدم می‌آوردم جلوی خود آقا می‌گذاشتم. در عروسی‌ها و مجالس مختلف این‌طور نبوده است. چند نوع میوه به هرقسمی و به هر کیفیتی بود. اگر قرار بر یک نوع میوه بود، خب آنجا هم باید فقط یک نوع باشد. یک همچنین چیزی نبوده است، یک همچنین مسئله‌ای نبوده است. فقط این قضیه مربوط به جلسات عصر جمعه بود که در آنجا نظر بر توجّه نفس بوده و نظر ایشان این بوده که وقتی یک جلسه‌ای برقرار می‌شود، خب نفس هم دنبال بهانه می‌گردد که حواس خودش را به مسائل عادی و جزئی بیاورد، بطوری که ما از این مسائل و مطالب می‌دیدم، خب اگر قرار باشد که مجلس ذکری باشد، بعد میوه و اینها بیاید، نفس از آن حالت توجّه به اینها تمایل پیدا می‌کند و این هم یک چیز واضحی است، چیزی نیست که بخواهیم انکار کنیم، حالا بگوییم یک نفر می‌تواند این مسئله را از خود سلب کند، همه که این‌طور نیستند. لذا این مسئله می‌آید روی مسائل دیگر که باید روی آنها یک

مقداری دقّت کرد ...

آن مجالس به این کیفیت بود که یک میوه باشد، خب انسان، هم تغییر ذائقه کرده و یک چیزی تناول کرده و خیلی تفاوتی هم در آن حالش پیدا نمی‌شود و حتّی خود ایشان هم این اواخر گفتند: فقط چای باشد و این هم علّت دارد، علّت این قضیه هم ما بودیم. رفتیم گفتیم: آقا در این جلسات اصلا برای چه میوه می‌آورند؟ آقا هم گفتند: بله، اصلا بگویید نیاورند. بله خلاصه خراب‌کاری از ما بوده، فقط همان چای کفایت است. ببینید حتّی به این اندازه آن حالی که آمده است، آن توجّهی که آمده با خوردن میوه از بین نرود. چای خب خیلی مسئله‌ای نیست، چای هم مثل آب می‌ماند، خب انسان آب می‌خورد، این آبی که جلوی شما هست، این تنگ آبی که هست، انصرافی ایجاد می‌کند؟ نه، خب چای هم تقریباً همین‌طور است. امّا اگر بخواهند میوه بیاورند: چه می‌خواهند بیاورند؟ پرتقال می‌خواهند بیاورند یا انگور؟ خوب است فلان میوه را بیاورند ... دیگر خراب شد، تا یک همچنین چیزی به ذهن آمد آن توجه و آن حضور قلب دست‌کاری شد.

لذا می‌گویند: اصلا از خیرش بگذریم، می‌خواهید سایر جاها در مجالس دیگر، عیب ندارد. امّا هرچیزی جای خودش را دارد. اینجا یک چای بیاورند، فرقی نمی‌کند. اینها نکات است اینها نکاتی است که انسان باید به آن دقت کند، چرا؟ چون قانون این است، برخلاف مسیر آب که ما نمی‌توانیم شنا کنیم. بی‌خود زحمت کشیدیم و انرژی خود را خرج کردیم. بعد سر جای خود ایستاده‌ایم در رودخانه شنا کردید؟ در رودخانه هرچه زور بزنی سرجای خودت هستی. حالا یک متر این‌طرف آن‌طرف، هیچ حرکتی نکردی، جریان آب نمی‌گذارد هیچ حرکتی بکنی. این مسیر را هم خدا قرار داده است این تکوین را هم خدا قرار داده است. حرکت در این موقعیت را هم خدا قرار داده است.

پس بنابراین این قضیه هست، آن مطلبی را که مرحوم آقا می‌فرمودند، با آن خصوصیت در آن زمان برای آن مجلس بود، ولی خودشان نسبت به افرادی که می‌آمدند در منزل، مجالسی که داشتند و امثال ذلک به هیچ وجه یک همچنین مسئله‌ای نبود و همان‌طوری که من عرض کردم مسئله این بود که انسان نباید اسراف کند، نباید افراط کند، اندازه نگه دار که اندازه نکوست، خب دیگر به نظر می‌رسد که بیش از این توفیق مزاحمت نداریم و به ما بیش از نیم ساعت اجازه نداده‌اند که صحبت کنیم إن‌شاءاللَه بقیه مطالب برای مجالس بعد و إن‌شاءاللَه هرچه خدا خواست و هرچه که اراده او تعلّق گرفت، ما باید مطیع باشیم.

یک مطلب را خدمت رفقا خواستم خودم عرض کنم و آن اینکه بنده حالم این‌طور است، غیر آدمی‌زاد هستیم دیگر!!، وقتی که صحبت می‌کنم، این صحبت در وضعیت و حالم تاثیر می‌گذارد و باید یک مقداری ساکت باشم و با کسی صحبت نکنم و الّا آن تاثیر و خستگی تا آن شب و فردا ماندگار خواهد شد. لذا دوستان اطبّاء بنده را مکلّف کرده‌اند که بگویم که بعد از جلسه که مصدع می‌شویم، اگر کسی مطلبی از جایی دارد،

فرمایشی دارد، آن را در کاغذ بنویسد و با بنده صحبت نکند، بنده از این بابت عذرخواهی می‌کنم، لذا چه کنیم دیگر وقتی که وضعیت‌مان یک وضعیت غیر عادّی است دوستان خودشان بنده را می‌بخشند.

اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد